

درس هدفدهم

متن عربى

٤ - الاستصحاب فى حالات الشك فى التقدم و التأخر (الموضوعات المركبه)

إذا شككنا فى إسلام زيد الآن فلا إشكال فى استصحاب عدم إذا كان هو الحالة السابقة، البقاء إذا كان الإسلام هو الحالة السابقة.

أما إذا جزمنا بإسلامه و لكن لم يُعلم متى تحقق، صباحاً أو بعد الظهر ففترة ما قبل الظهر هى فترة الشك، فلو كان لبقاء زيد كافراً فيها أثر شرعى جرى استصحاب عدم إسلامه فيها بلا إشكال أيضاً.

و أما إذا كان الأثر الشرعى مترتباً على حدوث الإسلام بعد الظهر فلا يجرى الاستصحاب، لأن الحدوث كذلك لازم غير شرعى لعدم الإسلام قبل الظهر، فيكون من الأصل المثبت الذى تقدم عدم حجتيه.

و هناك حالة أخرى هى التى عقد البحث لأجلها، و هى أن يكون الأثر الشرعى ثابتاً لموضوع مركب من جزأين أو أكثر، يكون أحدهما ثابتاً بالوجدان و الآخر مشكوكاً. و فى ذلك شقان:

١. أن يكون الجزء الآخر مشكوكاً رأساً.

٢. أن يكون الجزء الآخر معلوم الارتفاع و لكن يشك فى فترة ارتفاعه.

مثال الأول: إرث الحفيد من جده إذا كان ثابتاً لموضوع مركب من جزأين: موت الجد، و عدم إسلام الأب إلى حين موت الجد، و إلّا كان مقدماً على الحفيد، فإذا فرض أن الجد مات يوم الجمعة، و لا ندرى أن الأب أسلم فى حياة الجد أو لا، جرى استصحاب عدم إسلام الأب إلى حين موت الجد المحرز بالوجدان، و بذلك يلتزم كامل الموضوع بضمّ الوجدان إلى الأصل، شريطة ترتب الأثر الشرعى على ذات الجزأين، و أما إذا كان مترتباً على وصف الاقتران فحيث إنه لازم غير شرعى فيكون الأصل بلحاظه مثبتاً.

مثال الثانى: ما إذا علم بأن الأب قد أسلم - أى قد ارتفع الجزء الثانى لإرث الحفيد - و لكن يشك هل ذلك قبل وفاة الجد أو بعده، و فى مثله يجرى استصحاب عدم إسلامه إلى حين وفاة الجد.

و كما يجرى الإستصحاب على هذا الوجه لإحراز الموضوع بضمّ الأصل إلى الوجدان، كذلك قد يجرى لنفى أحد الجزأين، كما إذا كان الأب معلوم الإسلام عند حياة الجد و شك فى كفره حين وفاته، فيجرى استصحاب إسلامه إلى حين موت الجد، و ينتفى بذلك إرث الحفيد، سواء كنا نعلم بكفر الأب بعد وفاة الجد أو لا.

تعارض الاستصحابيين

قد يقال: كما أن استصحاب عدم إسلام الأب إلى حين موت الجد صالح للجريان لتوفر أركانه، و يترتب عليه إرث الحفيد، كذلك استصحاب عدم موت الجد إلى حين إسلام الأب صالح للجريان لتوفر أركانه، و يترتب عليه نفى

إرث الحفيد، و يتعارضان و يتساقطان، لأن جريانهما معاً غير ممكن، و جريان أحدهما دون الآخر بلا مرجح بعد توفر أركان الاستصحاب فيهما معاً.

و لتوضيح الحال أكثر نقول: هناك صور ثلاث:

١. أن يكون تاريخ حدوث الإسلام و حدوث الموت مجهولاً معاً، و يصطلح على هذه بحالة مجهولى التاريخ.
٢. أن يكون زمان الاسلام معلوماً -و لنفرضه الظهر- و زمان الموت مجهولاً لا ندرى تحقق قبل الظهر أو بعده.
٣. عكس ذلك.

و يصطلح على الصورتين الأخيرتين لحالة كون أحد الجزأين معلوم التاريخ و الآخر مجهوله.

و فى الاولى يكون كل من الاستصحابين صالحاً للجريان و يتساقطان.

و فى الثانية قد يقال بأن استصحاب عدم الإسلام لا يجرى للعلم بتاريخه، إذ قبل الظهر لا إسلام جزماً، و بعده تحقق جزماً، فلا شك بلحاظه ليجرى الاستصحاب، و إنما يجرى استصحاب عدم موت الجد، لأن تاريخه مجهول فيتحقق الشك بلحاظه.

و فى الثالثة ينعكس الأمر، لنفس النكتة.

و عليه يتعارض الاستصحاب فى مجهولى التاريخ، و يجرى فى مجهول التاريخ دون معلومه حالة العلم بتاريخ أحدهما، هذا.

و قد اعترض على هذا التفصيل و قيل بإمكان الجريان و التعارض و التساقط فى جميع الصور الثلاث، بإعتبار أن معلوم التاريخ إنما يكون معلوماً و لا يجرى الاستصحاب لو لوحظ عمود الزمان، و لكنه ليس وجيهاً، لعدم كونه كذلك محطاً للأثر، و أما إذا لوحظ بالقياس إلى الجزء الآخر، -و هو ما يمكن أن يعبر عنه بالزمان النسبى- فهو مجهول التاريخ، و حيث إنه محط الأثر فيجرى الاستصحاب بهذا اللحاظ.

توارد الحالتين

قد يفترض وجود موضوع واحد تطراً عليه حالتان متضادتان، كل واحدة موضوع لحكم شرعى، كالطهارة مع الحدث أو الخبث.

و فى مثله قد يعلم المكلف بإحدهما و يشك فى طرو الاخرى فيستصحب عدم طروها. و إذا علم بطرو كلتا الحالتين و لا يعلم السابقة تعارض استصحاب الطهارة و استصحاب الحدث أو الخبث و تساقطا. و يصطلح على ذلك بتوارد الحالتين.

٥- الاستصحاب السببى و المسببى

تقدّم أن المستصحب إذا كان موضوعاً لحكم شرعى استصحب و ترتب ذلك الحكم الشرعى، كطهارة الماء فإنها موضوع لجواز شربه فيجرى استصحابها و يثبت جواز الشرب. و يسمى الاستصحاب المذكور بالاستصحاب الموضوعى، لأنه ينتج موضوع الأثر الشرعى، أعنى جواز الشرب.

و إذا لاحظنا جواز الشرب كان هو متيقن الحدوث و مشكوك البقاء أيضاً، فالاستصحاب فى كل منهما صالح فى حدّ نفسه للجريان مع فارق، فإن الأول بجريانه يثبت طهارة الماء، و بالتالى يثبت جواز الشرب لأنه أثر شرعى للطهارة، و هذا بخلاف استصحاب جواز الشرب فإنه لا يثبت طهارة الماء، لأنها ليست أثراً شرعياً له، بل هى لازم غير شرعى له، و الاستصحاب ناظر إلى التنزيل بلحاظ الآثار الشرعية فقط كما تقدم.

و كل استصحابين من هذا القبيل يصطلح على الموضوعى منهما اسم الأصل السببى، لأنه ناظر إلى إثبات الموضوع الذى هو بمثابة السبب الشرعى للحكم، و على الآخر منهما اسم الأصل المسببى، لأنه ناظر إلى الحكم الذى هو بمثابة المسبب شرعاً للموضوع.

ثم إن الأصل المسببى و السببى تارة يتوافقان بحسب النتيجة كما فى المثال المتقدم، و أخرى يتخالفان كما إذا غسلنا بالماء المتقدم ثوباً متنجساً، فإن استصحاب طهارة الماء يقتضى طهارته و بالتالى طهارة الثوب، بينما الاستصحاب فى الثوب بقاءه على نجاسته دون أن تثبت نجاسة الماء، لأنها لازم غير شرعى.

و يجدر الالتفات إلى أن الاستصحاب السببى مقدّم على المسببى للقاعدة التالية: كلما كان أحد الأصلين يعالج مورد الأصل الثانى و يحزره دون العكس قدّم الأول على الثانى، و حيث إن الأصل السببى يحرز طهارة الثوب و ينفى نجاسته التى هى مورد الأصل السببى، فيتقدم الأصل السببى على المسببى، هذا.

و لكن ذكر الشيخ الأعظم و المشهور فى وجه التقدم أن السببى حاكم على المسببى، لأن المسببى إنما يجرى إذا كان هناك شك فى نجاسة الثوب بقاءً، و بما أن استصحاب طهارة الماء يلغى تعبداً الشك فى تمام آثار طهارة الماء التى منها تطهيره للثوب فيرتفع بالتعبد موضوع استصحاب النجاسة، و هذا بخلاف العكس، فإن الأصل المسببى لا ينفى بجريانه الشك المسببى كما تقدّم.

إذن نكتة التقدم على هذا هى إلغاء الشك، بخلاف الوجه السابق فإن النكتة عليه ليست ما ذكر، بل هى كون السبب يعالج موضوع الآخر قبل أن تصل النوبة إلى إلغاء الشك.

ثم إن المشهور عمّم فكرة الحكومة للإصل السببى سواء كان مخالفاً بحسب النتيجة للأصل المسببى أم موافقاً، فالأصل المسببى طولى دائماً و مترتب على عدم جريان الأصل السببى، و وجه التعميم عموم نكتة الحكومة لكلتا الحاليتين.

توضيح و شرح فارسى

۴- استصحاب در موارد شك در تقدّم و تأخّر حدوث و ارتفاع مستصحب

شک در مستصحبی که موضوع حکم شرعی است، می تواند اقسام متعددی داشته باشد؛ قسم اول، مستصحب بسیط است. یعنی صرفاً یک جزء دارد و ما شک در وقوع و یا شک در رفع آن داریم. و یا اینکه مرکب است، یعنی مستصحب ما دو و یا چند جزء دارد، لکن نسبت به مجموع اجزاء شک در وقوع و یا رفع آنها داریم. این قسم چهار صورت می تواند داشته باشد؛

صورت اول، شک در وقوع مستصحب داریم، یعنی شک داریم آیا اساساً مستصحب (مثلاً نجس شدن آب درون این ظرف به وسیله برخورد با رنگ نجس)، اتفاق افتاده است یا خیر؟ در این حالت استصحاب عدم وقوع نجاست جاری می کنیم. زیرا سابقاً یقین داشتیم آب این ظرف پاک است و الان شک در وقوع نجاست داریم، لذا استصحاب عدم وقوع نجاست جاری می کنیم.

صورت دوم، شک در رفع مستصحب داریم، یعنی یقین به حدوث یک امر داریم، لکن الان شک داریم که آیا کماکان باقی است یا بر طرف شده؟ مثلاً یقین داریم زید تا دیروز زنده بود. الان به علت وقوع زلزله شک داریم که آیا کماکان زنده است یا از بین رفته است. در این حالت استصحاب بقاء حیات زید می کنیم.

صورت سوم، شک در زمان رفع مستصحب، یعنی یقین داریم که فلان امر برطرف شده است، لکن زمان رفع (بر طرف شدن) برای ما مشخص نیست. مثلاً یقین داریم که نجاست آب این ظرف به وسیله ملاقات با آب کر، بر طرف شده است. لکن شک داریم که این برطرف شدن نجاست صبح واقع شده یا عصر؟ در این حالت قبل از صبح، یقیناً آب نجس بوده و بعد از عصر یقیناً آب طاهر و پاک است، لکن بین زمان صبح و عصر برای ما مشکوک است، پس می توانیم استصحاب بقاء نجاست آب تا زمان عصر نمائیم.

صورت چهارم، شک در زمان وقوع مستصحب، یعنی یقین داریم که فلان امر واقع شده است لکن زمان آن برای ما مشخص نیست. مثلاً یقین داریم که زیدی که کافر بود، الان مسلمان شده است. لکن نمی دانیم که صبح مسلمان شد، یا عصر؟ در این فرض قبل از صبح یقیناً زید کافر بوده، بعد از عصر هم یقیناً مسلمان است، لکن زمان بین صبح و عصر برای ما مشکوک است که آیا مسلمان بوده یا خیر؟

در این حالت زمان بین صبح و عصر که برای ما مشکوک است، استصحاب عدم اسلام زید را جاری کرده و تمام آثار شرعی را که مستقیماً بر این مستصحب (عدم اسلام زید در فاصله زمانی صبح و عصر)، مترتب می شود را، بار می کنیم. مثلاً اگر پدر زید در بین زمان صبح و عصر مرده باشد، به زید ارثی نخواهد رسید. نکته!

باید به این نکته توجه داشت که در هر چهار قسم مذکور، آن دسته از آثار شرعی که با واسطه بر مستصحب بار می شوند، مترتب نخواهند شد. به بیان دیگر اگر اثر شرعی، بر لوازم عقلی و تکوینی مستصحب مترتب شود، این اثر شرعی به وسیله استصحاب اثبات نمی شود. زیرا چنانکه سابقاً بیان کردیم، این نوع استصحاب از موارد اصل مثبت است، و حال آنکه اصل مثبت حجت نیست.

به عنوان مثال فرض کنیم در صورت چهارم، مکلف نذر کرده است که اگر زید بعد از ظهر اسلام آورده باشد، صدر درهم صدقه بدهد. در اینجا لازمه استصحاب بقاء کفر زید تا بعد از ظهر، این است که او بعد از ظهر اسلام آورده باشد، لکن این واقع شدن اسلام زید در بعد از ظهر، لازمه شرعی عدم اسلام زید تا بعد از ظهر نیست، بلکه لازمه غیر شرعی آن است، بنابراین به وسیله استصحاب ثابت نمی شود. در نتیجه صدقه دادن صد درهم که بر حدوث اسلام زید در بعد از ظهر مترتب بود، واجب نخواهد شد.

قسم دوم، مستصحب ما مرکب است. یعنی موضوع حکم شرعی دارای دو و یا چند جزء است. و لکن؛

الف. ما در وقوع یا عدم وقوع یک جزء آن شک داریم.

به عنوان مثال فرض کنیم که حکم شرعی عبارت است از اینکه؛ نوه پسری از پدر بزرگ خویش ارث می برد. طبق یک فرض موضوع این حکم شرعی دو جزء دارد. پدر بزرگ فوت کند - پدر به هنگام موت پدر بزرگ، کافر باشد. حال ما یقین داریم که پدر بزرگ در روز جمعه مرده است. لکن نسبت به کافر بودن پدر در زمان فوت پدر بزرگ شک داریم. هر چند یقین داریم که پدر در روز پنجشنبه کافر بوده است.

شهید صدر می فرماید: در این حالت استصحاب کفر پدر تا زمان فوت پدر بزرگ را جاری می نمائیم و نتیجه می گیریم پدر در روز جمعه هم کافر بوده. در نتیجه با ضمیمه کردن آن (کفر پدر)، به جزء یقینی دیگر (فوت پدر بزرگ) موضوع حکم شرعی کامل شده و لذا حکم شرعی را جاری می نمائیم.

البته باید توجه داشت که اگر اثر شرعی مستقیماً بر مستصحب مترتب شود، با استصحاب قابل جریان خواهد بود. اما اگر اثر شرعی با واسطه بر مستصحب مترتب شود، این اثر شرعی بی اثر خواهد بود. مثلاً فرض کنید موضوع حکم شرعی عبارت باشد از؛ هم زمانی فوت پدر بزرگ و کفر پدر. این هم زمانی لازمه استصحاب کفر پدر است و مستقیماً مورد استصحاب واقع نشده است. و لذا در این صورت حکم شرعی بر آن بار نخواهد شد. (یعنی در این صورت ابتدا با استصحاب کفر پدر، کافر بودن پدر را در زمان فوت پدر بزرگ اثبات کردیم، و لازمه آن این شده که مردن پدر بزرگ و کفر پدر هم زمان بوده است و سپس نتیجه گرفتیم ارث نوه را. در اینجا ارث نوه به عنوان حکم شرعی با واسطه بر مستصحب (کفر پدر) بار شده است). و لذا به وسیله استصحاب، نوه از پدر بزرگ ارث نخواهد برد. زیرا این نوع استصحاب از موارد اصل مثبت است، و اصل مثبت حجت نیست.

ب. در وقوع یا عدم وقوع اجزاء شک نداریم، لکن زمان وقوع و یا عدم وقوع یک جزء را نمی دانیم (برای ما مشکوک است).

به عنوان مثال فرض کنیم که حکم شرعی عبارت است از اینکه؛ نوه پسری از پدر بزرگ خویش ارث می برد. طبق یک فرض موضوع این حکم شرعی دو جزء دارد. پدر بزرگ فوت کند - پدر به هنگام موت پدر بزرگ، کافر باشد.

حال ما یقین داریم که پدر بزرگ در روز جمعه مرده است و یقین داریم پدر قبلاً کافر بوده و الان هم یقین داریم مسلمان شده است. لکن نمی دانیم روز جمعه مسلمان شده است تا در نتیجه به نوه پسری ارثی نرسد. یا روز شنبه مسلمان شده است تا در نتیجه با اثبات کفر پدر در روز جمعه، نوه پسری ارث ببرد؟

شهید صدر می فرماید: در این حالت می توانیم استصحاب کفر پدر در روز جمعه را جاری نمائیم. زیرا روز شنبه یقیناً پدر مسلمان شده. قبل از روز جمعه هم یقیناً کافر بوده. نسبت به روز جمعه شک داریم که آیا مسلمان شده یا خیر؟ استصحاب کفر پدر را را جاری کرده و با ضمیمه کردن آن به جزء بعدی (فوت پدر بزرگ)، اثر شرعی (ارث نوه پسری)، را مترتب می نمائیم.

بیان شد که، شک در مستصحبی که موضوع حکم شرعی است، می تواند اقسام متعددی داشته باشد. تا کنون دو قسم را مورد ارزیابی قرار دادیم. در ادامه قسم سوم را مورد بحث قرار می دهیم.

قسم سوم (تعارض دو استصحاب با یکدیگر)، موضوع حکم شرعی دو جزء دارد. لکن؛ الف. نسبت به جزء اول، یقین داریم که سابقاً حادث شده و موجود بوده، و الان هم معلوم الارتفاع است. (یقین داریم که از بین رفته است). ب. نسبت به جزء دوم، یقین داریم که سابقاً معدوم بوده و وجود نداشته، و الان یقین داریم که حادث شده و وجود دارد. اما نمی دانیم پیدایش حدوث چه زمانی بوده است.

با توجه به مطلب فوق، توجه به این نکته ضروری است که این قسم، به سه صورت تقسیم می شود؛
صورت اول، زمان ارتفاع جزء اول و حدوث جزء دوم هر دو مجهول است. (مجهول التاريخ بودن هر دو جزء)

به عنوان مثال فرض کنیم،^۱ حکم شرعی عبارت است از اینکه وضو با آب طاهر صحیح است. در این فرض، الف. مکلف می داند آب موجود در این حوض قبلاً به مقدار آب کر بود و الان آب آن کم شده و تبدیل به آب قلیل شده است. (به حدوث کر یقین دارد، و به ارتفاع کر هم یقین دارد). ب. مکلف می داند سابقاً این آب با نجاست برخوردی نداشته، لکن الان با نجاست بر خورد کرده است. (به حدوث (ملاقات با نجس) یقین دارد). بنابراین نمی داند ملاقات نجاست با آب چه زمانی بوده است؛ آیا ملاقات نجاست با آب در زمان کر بودن آب بوده؟ و در نتیجه وضویی که گرفته صحیح است. و یا اینکه ملاقات با نجاست در زمان قلیل بودن آب بوده؟ و در نتیجه وضویی که گرفته صحیح نیست.

شهید صدر می فرماید: در این حالت می توان هر دو استصحاب را با هم جاری کرد؛
اول، استصحاب نسبت به جزء اول. به این بیان که چون یقین داشتیم که این جزء سابقاً وجود داشته، و شک داریم که آیا تا زمان حدوث جزء دوم (ملاقات با نجاست)، به حال خود باقی بوده و یا تغییر کرده است، استصحاب بقاء جزء اول (کر بودن آب) تا زمان حدوث جزء دوم، یعنی ملاقات نجاست، جاری می کنیم. و کر بودن آب را نتیجه می گیریم. بنابراین وضوی گرفته شده، با آب طاهر و پاک بوده است. (زیرا اگر آب کر با نجاست برخورد کند، نجس نمی شود).

دوم، استصحاب عدم حدوث جزء دوم (ملاقات) را تا زمان ارتفاع جزء اول (کر بودن)، جاری می کنیم. در نتیجه ملاقات با آب قلیل صورت گرفته و لذا آب نجس است. پس وضوی گرفته شده صحیح نخواهد بود.
از آنجا که نتیجه این دو استصحاب با هم متفاوت است، نمی توانیم هر دو را با هم جاری نمائیم. و در مقام عمل فقط می توانیم یکی از این دو استصحاب را جاری نمائیم. و لذا با هم متعارض خواهند بود. و چون دلیلی برای مقدم بودن هیچ کدام از این دو استصحاب بر دیگری نداریم، بناچار هر دو استصحاب را کنار می گذاریم.

صورت دوم، زمان ارتفاع جزء اول (کر بودن آب) معلوم، و زمان حدوث جزء دوم (ملاقات) مجهول است. (معلوم التاريخ بودن یک جزء، و مجهول التاريخ بودن جزء دیگر)

به عنوان مثال، می دانیم که آب کر، هنگام ظهر به آب قلیل تبدیل شده است. لکن نمی دانیم ملاقات نجاست با این آب چه زمانی بوده است. آیا قبل از ظهر ملاقات صورت گرفته در نتیجه آب پاک است و وضو

^۱ . ما در اینجا برای سهولت فهم مطلب، مثال کتاب را تغییر دادیم. بنابراین در اصل بحث هیچ فرقی بین مثالی که بیان کردیم و مثال کتاب، وجود ندارد.

با آن صحیح است. یا بعد از ظهر ملاقات صورت گرفته و در نتیجه آب نجس است و وضو با آن صحیح نیست؟

در این صورت استصحاب بقاء جزء اول (استصحاب بقاء کر بودن آب)، جاری نمی شود. زیرا زمان حدوث و ارتفاع برای ما مشخص است و ما نسبت به آن شک نداریم. اما استصحاب عدم حدوث جزء دوم تا زمان ارتفاع یعنی ظهر را جاری می کنیم، در نتیجه ملاقات با آب قلیل صورت گرفته است. پس این آب نجس است و وضو با آن صحیح نیست.

صورت سوم، زمان ارتفاع جزء اول (کر بودن آب) مجهول، و زمان حدوث جزء دوم (ملاقات با نجاست) معلوم است. (معلوم التاريخ بودن یک جزء، و مجهول التاريخ بودن جزء دیگر)

به عنوان مثال، می داند این آب قبلاً کر بوده و الان دیگر کر نیست و مبدل به آب قلیل شده است. و می داند که هنگام ظهر این آب با نجاست ملاقات کرده است. لکن نمی داند که چه زمانی این آب، کر بودن خودش را از دست داده است.

در این صورت نسبت به جزء اول (کر بودن آب) استصحاب جاری می شود. اما نسبت به جزء دوم (ملاقات با نجاست) استصحاب جاری نمی شود. در نتیجه استصحاب بقاء کر بودن آب تا هنگام ظهر جاری کرده و نتیجه می گیریم که آب پاک است، لذا وضوی گرفته شده صحیح است.

می توان آنچه نسبت به صورت دوم و سوم بیان شد را چنین خلاصه کرد؛ استصحاب در جزء معلوم التاريخ (که زمان آن مشخص است)، جاری نمی شود اما در جزء مجهول التاريخ بلا اشکال جاری می شود.

اشکال؛

برخی معتقدند؛ در صورت دوم و سوم همانند صورت اول، در هر دو جزء می توان استصحاب جاری کرد، و لکن چون در مقام عمل تعارض بین دو استصحاب پدید می آید، تساقط می کنند.

توضیح آنکه، اگر چه در صورت اول و دوم زمان ارتفاع و یا حدوث یکی از اجزاء مشخص است و ما نسبت به آن یقین داریم. لکن اگر زمان هر یک را نسبت به زمان دیگری بسنجیم، زمانها مجهول خواهد شد. به عنوان مثال در صورت دوم ما می دانیم که زمان ارتفاع (از بین رفتن کریت) مشخص است، (هنگام ظهر بوده). لکن ما می خواهیم بدانیم که آیا کریت در زمان ملاقات وجود داشته یا خیر؟ و این با دانستن اینکه زمان ارتفاع کریت هنگام ظهر بوده، معلوم و مشخص نمی شود. پس گویا جزء معلوم الارتفاع کماکان مجهول است. پس می توان استصحاب بقاء کریت تا زمان ملاقات را جاری نمائیم. همین بیان نسبت به صورت سوم نیز قابل جریان است.

البته لازم به ذکر است که مجهول بودن زمان ارتفاع در صورت دوم، و مجهول بودن زمان حدوث در صورت سوم، نسبی است. یعنی اگر چه به خودی خود معلوم و یقینی هستند، لکن زمان آنها نسبت به جزء بعدی، مجهول و نا مشخص است.

پدید آمدن دو حالت متضاد

گاهی موضوع حکم شرعی مجهول التاريخ، اگر چه مرکب نیست، لکن در تضاد با موضوع حکم شرعی مجهول التاريخ دیگری می باشد. و مکلف در آن واحد، نسبت به آنها شک دارد.

به عنوان مثال، طهارت از حدث (با وضو بودن)، و حدث (نداشتن وضو) که با یکدیگر متضاد بوده و هر کدام دارای یک حکم شرعی خاصی می‌باشند. در این حالت اثر شرعی مترتب بر طهارت از حدث، صحت نماز و اثر شرعی مترتب بر حدث، بطلان نماز است.

در این فرض، مکلف می‌داند که قبلاً وضو گرفته است. هم چنین می‌داند که سابقاً وضو نداشته است. لکن نمی‌داند در حال حاضر وضو دارد یا بدون وضو است. زیرا نمی‌داند وضو نداشته و سپس وضو گرفته و یا وضو داشته و الان باطل شده است.

مکلف در این صورت دو استصحاب می‌تواند جاری نماید؛

الف. استصحاب بقاء طهارت تا زمان حال حاضر را جاری کرده و نتیجه می‌گیرد که الان وضو دارد.

ب. استصحاب بقاء حدث تا زمان حال حاضر می‌کند و نتیجه می‌گیرد که الان کماکان محدث است.

از آنجا که در مقام عمل و نتیجه، این دو استصحاب با هم فرق دارند، لذا به ناچار باید یکی بر دیگری مقدم شود. و چون دلیلی بر تقدم یکی بر دیگری نداریم، تعارض کرده و هر دو دلیل ساقط می‌شوند.

• استصحاب در موارد شک سببی و مسببی

چنانکه سابقاً بیان شد، مستصحب (چیزی که استصحاب می‌شود)، بر دو قسم است؛ یعنی یا موضوع حکم شرعی است و یا حکم شرعی است.

هنگامی که مستصحب موضوع حکم شرعی باشد، با استصحاب آن و اثبات موضوع، تعبداً حکم شرعی بر آن مترتب می‌شود. به عنوان مثال مکلف یقین دارد که آب موجود در این ظرف سابقاً پاک بوده، لکن الان شک دارد که آیا کماکان پاک است یا خیر؟ استصحاب بقاء طهارت آب می‌کند و می‌گوید آب این ظرف قبلاً پاک بوده پس الان هم پاک است. در اینجا «آب پاک- طاهر» موضوع است برای حکم شرعی که عبارت است از حلیت خوردن آب این ظرف.^۲

منظور از اینکه می‌گوییم تعبداً حکم شرعی بر مستصحب بار می‌شود این است که، استصحاب (اعم از آنکه مستصحب موضوع باشد و یا حکم)، برای انسان یقین واقعی ایجاد نمی‌کند، لکن از آنجا که شارع استصحاب را حجت قرار داده و ما نیز نسبت به خداوند، بنده و عبد هستیم، به این حکم شارع گردن نهاده و آن را می‌پذیریم. به این نوع پذیرش حکم شارع، تعبد می‌گویند.

لازم به ذکر است در تمام مواردی که نسبت به موضوع حکم شرعی، شک داریم در واقع نسبت به خود حکم شرعی هم شک داریم. به عنوان نمونه در مثال فوق که مکلف شک در طهارت آب موجود در این ظرف دارد، در جواز خوردن آب موجود در این ظرف هم شک دارد. و ارکان استصحاب نسبت به آن تمام است. به این بیان که سابقاً که آب این ظرف پاک بود، یقین داشت که خوردن آن حلال بود، الان که شک در طهارت آب دارد، شک دارد آیا خوردن آن حلال است یا خیر؟ پس می‌تواند استصحاب بقاء جواز خوردن آب را جاری نماید.

^۲ . لازم به ذکر است که طهارت حکم شرعی وضعی است، لکن چنانکه در درسهای آغازین کتاب مطرح شده است، حکم شرعی وضعی موضوع حکم شرعی تکلیفی (حرمت، وجوب، استحباب، کراهت و اباحه)، واقع می‌شود.

سؤال، اگر در مواردی که نسبت به موضوع حکم شرعی شک داریم، نسبت به حکم شرعی هم شک داریم، چرا موضوع حکم شرعی را ابتداء استصحاب می‌کنیم و سپس حکم شرعی را بر آن مترتب می‌کنیم؟ آیا بهتر نیست از همان اول حکم شرعی را استصحاب نمائیم؟ به عنوان مثال در فرض سابق، به جای استصحاب طهارت آب، استصحاب جواز شرب (خوردن) آب را جاری نمائیم.

شهید صدر در پاسخ می‌فرماید: اگر در ناحیه موضوع حکم شرعی استصحاب جاری نمائیم هم موضوع حکم شرعی اثبات می‌شود و هم حکم شرعی. لکن اگر مستقیماً در ناحیه حکم شرعی استصحاب جاری نمائیم، موضوع حکم شرعی اثبات نمی‌شود. به همین جهت ما استصحاب در ناحیه موضوع را مقدم می‌کنیم.

توضیح آنکه، اگر در فرض سابق استصحاب طهارت آب را جاری کنیم، جواز شرب (خوردن) آب می‌شود یک اثر شرعی. و سابقاً بیان کردیم که با اجرای استصحاب اثر شرعی مستصحب نیز بر مستصحب مترتب می‌شود. بنابراین با استصحاب طهارت آب، هم طهارت آب را نتیجه گرفتیم و هم جواز خوردن آب را.

لکن اگر صرفاً استصحاب جواز شرب (خوردن آب) را جاری نمائیم، لازمه و اثر عقلی آن این است که این آب طاهر است. و بیان کردیم که دلیل استصحاب صرفاً آثار شرعی مستصحب را اثبات می‌کند نه آثار عقلی و تکوینی آن را. بنابراین طهارت آب به وسیله استصحاب جواز شرب، اثبات نمی‌شود.

بنابراین تا زمانی که استصحاب در ناحیه موضوع حکم شرعی جاری می‌شود، نوبت به اجرای استصحاب در ناحیه حکم شرعی نمی‌رسد.

لازم به ذکر است که در اصطلاح علم اصول، به استصحابی که در ناحیه موضوع جاری می‌شود اصل سببی، و به استصحابی که در ناحیه حکم شرعی جاری می‌شود اصل مسببی گفته می‌شود.

وجه این نامگذاری این است که اگر استصحاب در ناحیه موضوع حکم شرعی جاری شود، می‌توانیم به وسیله آن حکم شرعی را نیز استنباط نمائیم. بنابراین استصحاب در ناحیه موضوع سبب می‌شود برای استنباط حکم شرعی. لذا به آن اصل سببی گفته می‌شود. اما اگر استصحاب را در ناحیه حکم جاری کنیم، چون آنچه اثبات می‌شود تنها حکم شرعی است، که این حکم شرعی مسبب از استصحاب موضوعی هم بود. لذا به استصحاب در ناحیه موضوع اصل مسببی، گفته می‌شود.

تعارض اصل سببی و مسببی

در مثال سابق در نتیجه اصل سببی و اصل مسببی هیچ گونه تعارضی مشاهده نشد. به همین جهت استصحاب را در هر طرف (موضوع و یا حکم)، می‌توانستیم جاری نمائیم. اما گاهی نتیجه اصل سببی با نتیجه اصل مسببی تعارض دارد.

به عنوان مثال فرض کنیم، مکلف با آب موجود در این ظرف لباس نجس خود را می‌شوید. پس از شستشو با اینکه می‌داند آب این ظرف سابقاً پاک بوده، اما دچار شک و حیرت می‌شود که آیا آب این ظرف هنگام شستشو پاک بوده و خیر؟ در این جا دو استصحاب می‌تواند جاری کند؛

الف. استصحاب در ناحیه سبب (طهارت آب): استصحاب بقاء طهارت آب می‌کند. و نتیجه می‌گیرد هنگام شستشو آب این ظرف پاک بوده و لذا به وسیله آن می‌توان شیء نجس را تطهیر کرد، پس لباس طاهر شده است. (در اینجا با استصحاب بقاء طهارت، علاوه بر طهارت آب، ثابت می‌شود که لباس شسته شده، پاک است)

ب. استصحاب در ناحیه مسبب (نجاست لباس): به این بیان که این لباس قبل از شستشو نجس بود، الان شک در بقاء نجاست آن دارد، استصحاب بقاء نجاست لباس می کند. پس کماکان نجس است. (در اینجا با استصحاب نجاست لباس، صرفاً نجاست لباس ثابت می شود).

چنانکه ملاحظه شد نتیجه استصحاب در مورد الف (طاهر بودن لباس)، با نتیجه استصحاب در مورد ب (نجس بودن لباس) در تعارض است. در نتیجه ناچاریم یکی را بر دیگری مقدم نمائیم و اگر دلیلی بر مقدم کردن یکی از این دو اصل نداشتیم، باید هر دو را کنار بگذاریم. بنابراین سئوالی در اینجا مطرح می شود و آن اینکه در اینگونه موارد، وظیفه چیست؟

جواب:

علماء علم اصول معتقدند که در اینگونه موارد اصل سببی بر اصل مسببی مقدم می شود. در بیان دلیل برای مقدم شدن اصل سببی بر اصل مسببی، به دو صورت استدلال شده است.

بیان شهید صدر در علت تقدم اصل سببی بر مسببی

شهید صدر می فرماید: به صورت یک قاعده کلی باید گفت: هرگاه یکی از دو اصل (اصل سببی)، مورد اصل دوم (مسببی) را علاج کند و عکس آن درست نباشد [یعنی اصل دوم علاج کننده مورد اصل اول نباشد،] اصل اول (اصل سببی) بر اصل دوم (مسببی) مقدم می گردد. به همین دلیل در مواردی که یک اصل سببی با اصل مسببی تعارض دارد، اصل سببی مقدم می شود.

توضیح مطلب اینکه، آنچه به وسیله اصل سببی اثبات می شود، علاوه بر آنکه اثبات موضوع حکم شرعی را به دنبال دارد، باعث اثبات اثر شرعی ای را که به وسیله اصل مسببی اثبات می شود، نیز هست. اما در ناحیه اصل مسببی موضوع حکم شرعی ثابت نمی شود و صرفاً حکم شرعی اثبات می شود. بنابراین اصلی که هم موضوع حکم شرعی را مشخص می کند و هم حکم شرعی را، بر اصلی که صرفاً حکم شرعی را اثبات می کند، مقدم است و ارجحیت دارد.

بیان شیخ انصاری و مشهور اصولیون در بیان علت تقدم اصل سببی بر مسببی

شیخ انصاری ره و به تبعیت از او مشهور اصولیین معتقدند: اصل سببی نسبت به اصل مسببی حاکم است. و همواره دلیل حاکم بر دلیل محکوم مقدم می شود.

توضیح آنکه، علت جریان استصحاب در اصل مسببی این است که ما نمی دانیم حکم شرعی چیست؟ (نمی دانیم که آیا این لباس نجس پس از شسته شدن نجس است یا خیر). و جریان استصحاب در ناحیه اصل سببی به منزله بیان حکم شرعی است. (زیرا نتیجه آن این است که آب طاهر بوده و لباس نجس نیست)، پس با اجرای اصل سببی برای ما نسبت به حکم شرعی (نجاست لباس) شکی باقی نمی ماند تا نیازی به اجرای اصل مسببی باشد. به بیان دیگر اصل مسببی تا زمانی جاری می شود که ما ندانیم حکم شرعی چیست، و چون با اجرای اصل سببی حکم شرعی مشخص می شود، دیگر نوبت به اصل مسببی نمی رسد. حاصل سخن آنکه بر اساس دیدگاه مشهور، اصل سببی همواره بر اصل مسببی مقدم است، اعم از آنکه به حسب نتیجه با اصل مسببی موافق باشد یا مخالف آن باشد. بنابراین می توان گفت: رابطه اصل سببی و مسببی یک رابطه طولی است به این بیان که اگر در ناحیه اصل سببی بتوانیم استصحاب جاری کنیم نوبت به اصل مسببی نمی رسد، و صرفاً در مواردی که در ناحیه اصل سببی استصحاب جاری نشود، می توان اصل

مسببی را جاری نمود. و دلیل بر این مطلب این است که هم در صورتی که اصل سببی نتیجتاً موافق اصل مسببی باشد یا مخالف آن، اصل سببی حاکم بر اصل مسببی است، به این بیان که با آمدن اصل سببی شک در موجود در اصل مسببی از بین می‌رود، و با از بین رفتن شک، جایی برای استصحاب نخواهد بود.